

## ماجرای من و دوست تاتارم

کجا بودی ای هم فرهنگی عزیز، ای از خانواده‌ی خودم، ای با «سرنوشت و تمدن و آیین من مشترک»، ای با تو من گشته بسیار. آخر چرا من تو را دیر جستم. آخر ای زیلیا ولی آوا معاون نخست وزیر و وزیر فرهنگ جمهوری تاتارستان، چرا آن قدر ما را در خماری خبری از خودت گذاشتی و این همه سال نبودی؟

مگر نمی دانستی دل من، همه‌ی ما ایرانیان و به خصوص آقای جعفری جلوه، معاون سینمایی ارشاد ما برای تاتارستان و آن فرهنگ به ما شبیه‌اش می‌تپد؟ ندیدی آقای جلوه چه قدر از نبود ارتباط فرهنگی میان ما و تاتارستان خون فشاند از چشمانش.

نبودی و ندیدی که چه طور وقتی نگاتیو‌های سنتوری را در سطل آشغال می ریخت در فکر فیلم‌های معناگرای تاتارستان بود. ندیدی وقتی سانسور می کشید به دایره‌ی زنگی چه در حسرت کارگردان‌های متعهد تاتار بود. آه، چه بگویم که به من چون کردی.

حالا هم ایرادی ندارد. دیدی که آقای جلوه بعد از حل تمامی مشکلات سینمای ایران چه طور اعلام کرد که: «از اولویت‌های برنامه‌ای ما می‌تواند قرار دادن توان و ظرفیت‌های موجود سینمای ایران در جهت کمک به بهبود و توسعه سینمای تاتارستان باشد.» آخر چه اولیتی از شما مهم تر؟ هان؟ حالا هم که خانم زیلیا لطف کرید و جعفری را به جشنواره‌ی معتبر منبر طلایی (!) دعوت کرید، خیلی خوب است. باید بیشتر بشود این مناسبات صمیمانه. بجنب که به قول سهراب سپهری ناگهان زود دیر می‌شود. (\*)

**پی نوشت:** تمام عبارات در گیومه از سخنان آقای جعفری جلوه است، نقل از خبرگزاری مهر.  
(\*) اصل شعر گویا از کس دیگری بود، ولی ما از نظریکی از سردبیران برجسته‌ی کشور در باب شاعر این شعر اطاعت کردیم!

**عالمی یا ای حال بلبلان مستند و ما هم سرخوشیم.** سرخوشی هم دارد به خدا. شما هم اگر بشنوید ۴ میلیون و نیم نفر آدم در همین ۱۰ روز رفتند و کلی در نمایشگاه کتاب چرخ زدند و فرهنگ تزریق کردند زیر پوست خودشان و شهرشان این جوری می‌شوید دیگر.

تازه این‌ها که چیزی نیست. آقا صفار، وزیر ارشاد هم اعلام کردند که کلا تمام آمارها در باب کم بودن سرانه‌ی مطالعه در کشور کشک است و پشم است و همین است و جز این نیست.

ایشان در سخنانی که با درون مایه‌ی «آمارگیران و متخصصان علم آمار بروند کشکشان را بسایند» ایراد شد، خاطر نشان کردند که وقتی از یک نفر بپرسند چه قدر کتاب می‌خوانی ممکن است راستش را نگوید و به این ترتیب آمارگیری مخدوش است. تازه اگر هم آمار فروش کتاب‌ها و تیراژشان را بررسی کنیم، خواهیم دید که باز هم نمی‌شود اظهار نظر کرد، چون آقای صفار می‌گویند که نمی‌شود.

ایشان در ادامه گفتند: «کسانی می‌گویند که سرانه مطالعه در کشور ما بسیار پایین است. من هم ادعا نمی‌کنم که بسیار بالاست اما می‌گویم که همین تیراژ و عناوین که در سال قبل به ۵۴ هزار عنوان رسید را اگر در ۳۷۰۰ (تیراژ متوسط کتاب) و متوسط صفحات کتاب یعنی ۱۰۰ صفحه ضرب کنیم به رقم قابل توجهی می‌رسیم که اگر آن را در نفوس ایرانیان که بالای ۵۰ میلیون نفر است حساب کنیم یک رقم میلیاردی به دست می‌آید و بسیار بیش از آن اعدادی است که توسط رسانه‌ها در این مورد اتهام زده می‌شود.»

## هنگام داوری ست

کنسرت را دارند. در هر دو یادداشت بیشتر از آن که جدلی بر سر کیفیت اجرای گروه‌ها داشته باشیم سعی کرده ایم محکی بزیم هر چند مختصر، بر یک حرکت هنری که امثالش در شریف دیر به دیر پیدا می‌شود.

حالا هم که به حمدالله هر دو گروه کارهایشان را اجرا کرده‌اند و وقت داوری است. (البته ما که باشیم که بخواهیم داوری کنیم؟) دو یادداشت داریم که فارغ از وارد شدن به حیطه تخصصی موسیقی قصد انجام یک بررسی اجمالی بر این دو

کنسرت اول کار بچه‌های موسیقی سنتی بود به رهبری فریدون مداح و دومی یک اثر شاد و جوانانه به سرپرستی آرش فتاحی. روزنامه‌شریف طی این دو هفته یادو خبر مشروح از تمرین این دو کنسرت سه‌میش رادر پوشش خبری ادا کرده بود.

تقریباً از ده روز پیش آمفی تئاتر دانشگاه پر سر و صدا ترین روزهای سالش را می‌گذراند. دو گروه موسیقی به فاصله چندروز هر کدام سه شب اجراء این سالن داشتند. امروز هم که این مطلب را می‌خوانید آخرین اجراء قرار است برگزار شود.

## حاشیه در متن

امیر خادم



کیفیت یک اجرای شاد جزئی از کار پاپ است. خوب، ما هم که چیزی نگفتیم، اصلاً شاید درستش هم همین است که وقتی خواننده دارد همزمان با متناوباً پشت و رو شدن بر روی سن (سرش گیج نمی‌رفت؟) شعری می‌خواند با مضمون «عاشقت بودم ولی منو گذاشتی رفتی»، گیتاریست گروه آن‌ته روی یک پایستاده باشد و لی‌لی کنان همزمان با گیتار زدن طره‌های پریشان‌ش را هم روی صورتش پخش کند. و یا با ذوق و ابتکار خودشان قبل از اجرای یکی از ترانه‌ها با خطاب کردن «بابک» نامی در میان جمع، ترانه را از بین غلغله‌ی ملت در پی «بابک» حیران، آغاز کنند.

اما فارغ از این بحث‌ها اگر گوشه چشمی بیندازیم به خود اجرا، یکی دو نکته می‌بینیم که ذکر مختصرشان بد نیست. اول آن که ترانه‌ها ناهمگون و در عین حال با اجرایی کاملاً یکسان بودند. دقیق‌تر بگویم، جناب «توکلی» هیچ تفاوت محسوسی بین اجرای یک غزل از شهریار با یک ترانه از خودش نگذاشته است، که البته این جای بحث دارد. نکته جالب دوم هم همونای فلوت بود با گیتار الکتریک در میان یکی از قطعات که بداعتی شنیدنی بود. دستشان درد نکند. به هر حال ترکیبی است از دو ساز نامتجانس که غرابتش در نوع خود شنیدنی است.

انتخاب ترانه‌ها بالکل چندان منطقی نبود. درست است که ما همه دانشجوییم و انتظار نداریم در میانمان امثال اردلان سرفراز پیدا شود اما به هر حال ساده لوح و ناآشنا با ترانه‌های خوب و بد هم نیستیم. دو ترانه‌ای که خود خواننده محترم سروده و خوانده بود جز قافیه و وزن صحیح چیز دیگری نداشت. شاید اگر گروه باران وقت بیشتری هم برای انتخاب ترانه‌ها و هم آهنگسازی می‌گذاشت شاید دیگر کمتر کسی بهانه لذتش از این کنسرت بالا و پایین رفتن‌های سرپرست گروه می‌شد.

از تب و تاب موسیقی پاپ سال‌هاست گذشته ایم، هم از آن باب که در بازار موسیقی کشورمان نمونه خوب پاپ طی این همه سال هر روز کمتر و کمتر می‌شود و هم آن که اجراهای زنده و کنسرت‌های پاپ این سال‌ها از انگشتان دست کمتر شده است. با این حال از این شاخه ذاتاً پر طرفدار هنوز هم بارقه‌هایی برای گوش راحت پسند و دل جنبش طلب پیدا می‌شود. در مقیاس دانشجویی اش هم که بگردیم می‌رسیم به گروه باران که اجرایش همین روزها در آمفی تئاتر دانشگاه است. کارهای گروهی موسیقی در دانشگاه همین که به مرحله اجرا برسد خودش همتی بلند مرتبه می‌طلبد که به نظر می‌رسد بچه‌های این گروه داشته‌اند. اما حقیقت امر، حداقل به زعم این حقیر، این بود که این اجرایش از آن که از حیث تکنیک و کیفیت قطعات اجرا شده جایی برای بحث و نقد باز کرده باشد تعمداً خود را به سمت حاشیه‌های اجرای کنسرت کشانده تا بیشتر از این که شاهد یک برنامه اجرای موسیقی باشیم، دعوت شده باشیم به یک «شو» پر موسیقی با شرکت سازهای رنگ و وارنگ.

در این سه شب اجرای کنسرت اولین نکته‌ای که در بدو شروع برنامه دیده می‌شود کمال استفاده ایست که از امکانات نورپردازی آمفی تئاتر کرده‌اند. آن طور که خودشان نوشته‌اند این نورپردازی کار بچه‌های گروه تیاتر است که خوب، دستشان درد نکند. جالب‌ترین بخش همین نورپردازی هم مال آن پروژکتوری است که پشت درامز قرار داده شده. ابتکاری است برای خودش.

جز اجرای خوب نور آنچه ما می‌بینیم تمایل شدید سرپرست گروه (آرش فتاحی) و خواننده و آهنگسازشان (محمد توکلی) به ادا و اطوار در اجرای قطعات است. شاید معترض شوید که این که بد نیست و اصلاً

## شوربی شوروشوق

شایان رهنما



آخرین اجرایی که در تهران داشت، در مورد نقد یکی از سایت‌ها در مورد ایستادنش در حین اجرای کنسرت صحبت کرد. گفت که نوشته بودند ناظری در کنسرت هایش راه می‌رود. در حالی که کمی هم از این نقد برافروخته به نظر می‌رسید به این اشاره کرد که دلیل نشستن خوانندگان و نوازندگان حین اجرای برنامه این بوده که در قدیم، برنامه‌ها بیشتر تر برای شاهان و بزرگان اجرا می‌شده و بنا به ضرورت ادب هنرمندانگیز از نشستن بوده است. بعد هم از این گفت که او چون با مردم و مخاطبان‌اش احساس صمیمیت و نزدیکی می‌کند، در اجرای برنامه‌اش می‌ایستد و این کار را منطقی می‌داند. ناظری در واقع به نکته‌ی خوبی اشاره کرده بود. همه‌ی حس و حالی که ناظری به مخاطبان‌ش منتقل می‌کند از شور آواز و موسیقی عرفانی‌اش نیست. بخشی از حس هم ناگزیر از طریق حرکات دست و بدن و صورت منتقل می‌شود. این ریزه کاری کار ناظری است در کنسرت‌هایش. این انتقال حس، (با حس آمیزی) همان چیزی است که در اجراهای راک غربی به منتهای افراطی خودش می‌رسد، ولی میزان متعادلش برای کشش مخاطب صد البته تاثیر گذار است. (و حالا که کنسرت پاپ گروه باران را دیده‌ام، می‌فهمم که افراط در این کار هم می‌تواند به چه فجایعی ختم شود!) این که گروه، شروع کار را بلافاصله و با هیچ مقدمه و سخنی شروع کند و در پایان هر قطعه منتظر بماند که تشویق‌ها تمام شود تا دوباره شروع کند و در نهایت هم آخر کنسرت با یک تعظیم به مخاطبان کار را فیصله دهد، خیلی جذاب نیست و دیگر ارتباطی به تواضع و فروتنی گروه ندارد. به این مطلب اضافه کنید که خواننده اشعارش را از روی می‌خواند، که گویی در حال پس دادن درس است نه اجرای کاری شورانگیز. اما به هر حال از حق نباید گذشت که اجرای گروه مهر برای شریف خیلی خوب بود. کار به تمام معنا حرفه‌ای بود و نقص‌هایی که بر شرم‌دیم به غایت ناچیز. امید این که این گروه به سرنوشت خیلی دیگری از گروه‌های دانشجویی شریف دچار نشود و در آینده باز هم شاهد هنرنمایی آنان باشیم.

در این سال‌ها، کم‌تر دیده بودیم که در شریف گروهی تا این حد برای اجراء وقت و انرژی بگذارد و تمرین کند و صد البته که آن چه در کسرت اجرا شد، نشان داد که این کوشش‌ها به ثمر نرسیده‌اند. انتخاب مناسب قطعات، تنظیم هنرمندانه و اجرای مسلط نوازندگان (که در تک‌نوازی‌ها بیش تر به چشم می‌آمد) همه حاکی از آن بود که گروه مهر، مزد زحماتش را گرفته است و در این دو ماه و اندی کار، به بیراهه نرفته است. این که گروه روی صحنه پردازی وقت گذاشته بود، حقیقتاً تحسین برانگیز بود. به خصوص برای کنسرتی که قرار است در حد استاندارد‌های شریف برگزار شود. طرح دیوارهای گاه گلی، بسط و خوب بود. ولی گنجاندن هر چیز از هر جا روی صحنه، به اسم سنتی بودن و بی خود صحنه را شلوغ کردن، دیگر زیاده روی است. گلدان‌های روی صحنه عناصر زایدی بودند و انتخاب فرش‌هایی توانست با دقت بیش‌تری انجام شود که موجب شلوغی صحنه نباشد. این قبول که سن آمفی تئاتر برای یک گروه نه نفره کوچک است، ولی با کمی بزرگ‌تر کردن حلقه، می‌شد کاری کرد که دو نوازنده‌ی دف و تپک، در حاشیه‌ی کناری صحنه قرار بگیرند و عمود بر مخاطب نشستند باشند. تصور بر این است که از زوایای داخل سالن، نوازنده‌های بریت و کمانچه هم کاملاً پشت سر آن دو قرار می‌گرفتند و دیده نمی‌شدند. این، بر اهتمام گروه که قطعات آواز تکنوازی برای تک‌تک نوازندگان آماده کرده بود) و چه کار خوبی هم کرده بود) تاثیر منفی می‌گذاشت. نورپردازی هم هر چند می‌توانست بهتر از این باشد ولی مناسب بود و خداراهم شکر که سالن آمفی تیاتر دانشگاه، کوچک است و مشکلات صدای تالار وزارت کشور را ندارد. اما خواننده‌ی گروه هم علیرغم این که هم صوت خوبی داشت و هم اجرای مسلط، چندان شور و حال به مخاطب منتقل نمی‌کرد (یا لافل برای نگارنده چنین بود) واقعتاً این که به نظر می‌رسید کلا در گروه کوششی برای ایجاد یک جریان حس آمیزی در سالن دیده نمی‌شد. به خاطر دارم شهرام ناظری، تابستان سال پیش، در